

بررسی اندیشه‌های تاریخی - سیاسی مورخان عصر غزنوی با تکیه بر عتبی، بیهقی، گردیزی

بهمن شعبان زاده لمر^۱

چکیده

هدف پژوهش بررسی و تبیین اندیشه‌های تاریخی - سیاسی سه مورخ معاصر عصر غزنوی است. تحقیق با نگرشی معناکاوانه انگیزه‌ها، نیات و افکار سه مورخ را در تألیف آثارشان تبیین می‌کند. در نبود اندیشه گرانی مانند خواجه نظام الملک، باید دبیر- مورخانی همچون عتبی، گردیزی و بیهقی را اندیشه‌گر و آثار آنان را منابع سیاسی سلطنت واقعاً موجود در دوره غزنوی دانست. گردیزی در بیان رویدادهای تاریخی خون سرد و از جهت گیری‌های ارزشی و عاطفی در مورد حاکمان پیشین و سلاطین وقت عاری است. اما آثار بیهقی و عتبی " برای کسی " است. هدف این دو جاودان ساختن شکوه و جلال خاندان ترک تبار غزنوی است. عتبی با نوشتن تاریخ به زبان عربی درصدد تبلیغ اقدامات محمود غزنوی در سرزمین‌های عربی زبان خلافت است و بیهقی تاریخ و زبان فارسی را برای مشروعیت بخشیدن به خاندان گمنام غلامان ترک سامانی به کار می‌گیرد. به عکس آن دو گردیزی کهن‌ترین تاریخ مستقل زبان فارسی را پی می‌ریزد تا تاریخ و هویت ایرانی را در عرضه تاریخ و در کنار تاریخ بیگانگان حاکم بر ایران زنده نگهدارد و تداوم بخشد.

کلید واژه‌ها: غزنویان، گردیزی، بیهقی، عتبی.

^۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی bahman.091@gmail.com

مقدمه

در سال‌های اخیر بازناندیشی و بازآفرینی اندیشه‌ی مورخان سخت مورد توجه قرار گرفته است. محققان با عنایت به سخن مشهور کالینگوود که « تمامی تاریخ، تاریخ اندیشه است. » (کالینگوود، ۱۳۹۱ : ۲۳۷) نه تنها به افکار عاملان و فاعلان رویدادهای تاریخی می‌پردازند، بلکه برای کشف افکار و نیت پدید آورندگان آثار تاریخی به باز اندیشی و باز آفرینی اندیشه‌ی آنان نیز پرداخته‌اند. در ایران افرادی به ویژه از حوزه‌ی علوم سیاسی به این موضوع پرداخته‌اند. سید جواد طباطبایی که دغدغه اصلی- اش « تحلیل تاریخ و تاریخ اندیشه جدید در ایران » است (طباطبایی، ۱۳۷۵ : ۱۸۷)، با بررسی اندیشه‌ی سیاسی خواجه نظام الملک به بیان و بسط نظری در باره‌ی تداوم ایران زمین از منظر تاریخی و تاریخ اندیشه خطر کرده است. او در دیگر آثار خود جداگانه یا به تناسب کلام به مبانی معرفتی و انگیزه‌های برخی مورخان اشاراتی داشته است. در دوره‌ی غزنویان سیاستنامه نویسی همچون خواجه نظام الملک و شریعت نامه نویسی مانند غزالی نداریم که جامعه‌ی ایران عصر غزنوی را نظریه پردازی کند. در غیاب اندیشه گران سیاسی، مورخان این دوره ضمن نقل رخداد های تاریخی، به بحران‌های فرا روی خاندان ترک تبار می‌پردازند و برای آن ها راه حل ارائه می‌کنند .





خاندان ایرانی تبار سامانی برای تبت و تحکیم حکومت خود و حفظ آن در برابر مدعیان به عنصری روی آورد که بزرگ ترین کالای تجاری آن بود و قیمت آن ها به واسطه ی دلیری و مهارت در سواری بیش تر از نژادهای دیگر بود. (باسورث، ۱۳۷۸ : ۳۲ ؛ نک : خلعتبری، ۱۳۸۵)

سامانیان برای مقابله با یاریگران آغازین خود، طبقات زمیندار ایرانی ، به استخدام غلامان ترک در سپاه دست زدند. پس از مدتی غلام - سپاهیان سامانی به مناصب سیاسی - اداری و سپهسالاری رسیدند و در منازعه قدرت بر سر جانشینی اراده ی خود را به کرسی سلطنت نشانند. بنابراین غزنویان نه با یورش و حمله بلکه با چندین سال اقامت و بهره برداری از مناسبات درون جامعه ی سامانی به تاج و تخت رسیدند. شاید به همین جهت است که عباس زریاب خوئی غزنویان را بیگانه نمی داند. به باور او حکومت سلجوقی جهانی ولی برای « ایرانیان بیگانه بود، ایرانیان این حکومت را از خود نمی دانستند، حکومت محمود غزنوی را از خودشان می دانستند.» (گفت و گو با دکتر عباس زریاب خوئی، ۱۳۸۱ : ۱۲۹)

هدف این نوشتار بررسی اندیشه های تاریخی - سیاسی سه مورخ معاصر عصر غزنوی است: ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی مؤلف تاریخ یمینی؛ ابو سعید عبدالحی بن ضحاک مؤلف زین الاخبار و ابوالفضل بیهقی مؤلف تاریخ بیهقی. با حاکمیت غزنویان میان پرده ی ایرانی به پایان می رسد و دور جدیدی از حکومت بیگانه بر ایران آغاز می شود و تا آغاز قرن دهم هجری - روی کار آمدن صفویه - تداوم می یابد. ایرانی ها در برابر این



تغییرات چه واکنشی نشان دادند؟ آیا با دگرگونی های به وجود آمده سازگار شدند؟ منابع این دوره به واکنش های توده ی مردم نپرداخته‌اند. در تاریخ پیشامدرن ایران اجتماع شأن مستقلی از قدرت قاهر ندارد که مورخ آن را موضوع تاریخ نگاری قرار دهد. موضوع تاریخ نگاری نزاع مدعیان قدرت برای در اختیار گرفتن مزایای اجتماعی (قدرت، ثروت، منزلت) است که تاریخ نگاری پیشا مدرن به خوبی آن را به تصویر کشیده است . تاریخ نگاری عصر غزنوی نیز توده ی مردم را شایسته ی اعتنا نمی بیند. اما واکنش سر آمدان (فقیهان، دیوانسالاران، سپهسالاران و مورخان) در برابر جابجایی و انتقال قدرت از یک خاندان ایرانی به یک خاندان ترک تبار قابل ردیابی است .

مورخان عصر غزنوی با واقعیت چیرگی غلامان ترک بر ایران زمین روبه رو هستند. آیا باید مثل فردوسی به نفی این غلام زادگان پردازند؟ یا واقعیت موجود را بپذیرند. آثار آن‌ها نشان می‌دهد که واقعیت موجود و چیرگی غلامان ترک را بر ایران پذیرفته‌اند، هیچ آه و افسوسی از تسلط ترکان بر ایران در این آثار نیست. بازگشت فره کیانی را آرزو نمی‌کنند. بنابراین باید در اندیشه ی تاریخی - سیاسی خود اندیشه ی سلطنت و جایگاه غلام زادگان ترک را در این اندیشه روشن سازند و انگاره‌ای از پادشاه آرمانی خود را نظریه پردازی کنند. ترکان نیز مانند اعراب روسای قبایل بودند و با ساختار سیاسی و نظم سیاسی متمرکز آشنایی نداشتند . شاهی آرمانی و اندیشه ی سیاسی ایران شهری با چیرگی ترکان فرو ریخته



بود. بنابراین اندیشه گران ایرانی به سلطنت واقعاً موجود پرداختند. در نبود اندیشه گرانی همچون خواجه نظام الملک، باید دبیر- مورخانی مانند عتبی، گردیزی و بیهقی را اندیشه گر و آثار آنها را منبع سیاسی سلطنت واقعا موجود در دوره ی غزنوی دانست.

۱- اندیشه های تاریخی - سیاسی عتبی

عتبی از یک خانواده عربی مقیم ری بود. پیوند های خانوادگی عتبی با خراسان و ماوراء النهر و فرصت های شغلی در حکومت سامانیان او را به سمت شرق کشاند. وارد دیوان سامانی شد و صاحب برید نیشابور گردید. خویشان او نیز در دیوان صاحب مقام بودند. نخست منشی امیر علی سیمجور و بعد قابوس بن وشمگیر زیاری گردید. هنگامی که سامانیان در حال انحطاط بودند به خدمت سبکتگین درآمد و در کنار ابوالفتح بستی بکار پرداخت و از حمایت احمد بن حسن میمندی وزیر برخوردار شد. در زمان سلطان محمود برید گنج رستاق در باد غیس گردید ولی با دسیسه ی حاکم محلی از کار بر کنار شد. عتبی تا زمان مرگش در نیمه ی دوم سلطنت مسعود خانه نشین گردید. بدین ترتیب عتبی همچون بیهقی زمینه های پر مایه ای از تجارب دیوانی در خراسان و سرزمین های قدیمی سامانی را وارد امپراطوری غزنوی کرد. (بازورث، ۱۳۸۰: ۳-۴؛ بارتولد، ۱۳۶۶: ۷۰/۱؛ باسورث، ۱۳۷۸: ۸)

عتبی تاریخ اش را به زبان عربی نوشت. فارسی ستیزی در سده های ۴ و ۵ ق. در میان ایرانیان بسیار رواج یافت و به زبان و ادب فارسی تاختند.



صاحب بن عباد، همانقدر که ادب عربی را بالا برد و فراگیر ساخت، فارسی را فرو کوفت. (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۱۹۰) ابوریحان بیرونی که از خوارزم برخاسته، خود را فارسی زبان نمی داند و تصریح می کند: «اگر مرا به عربی هجا گویند دوست تر دارم تا به فارسی مدح کنند». (همان، ۱۳۸۵: ۱۹۶) به دیده ی آذر نوش این فارسی ستیزان «از آن بیمناک اند که این ابزار بیان علمی - دینی - ادبی (زبان عربی) را که با رنج بسیار به دست آورده اند و به یاری آن نام و شهرت و گاه نیز مقام های ارجمند یافته اند، از دست بدهند و توده های مردم که تنها فارسی می دانند، قد برافرازند و با آنان به رقابت برخیزند». (همان، ۱۳۸۵: ۱۸۱) در زمان ابوالعباس اسفراینی دیوان غزنوی به زبان فارسی بود و "بازار" عربی نویسان رونقی نداشت. احمد بن حسن میمندی دیوان ها را عربی کرد و بازار سخن رونق یافت اما وزیر اجازه داد که تنها به هنگام ضرورت فارسی بنویسند. عتبی می نویسد:

«و وزیر ابو العباس در صناعت دبیری بضاعتی نداشت و بممارست قلم و مدارست ادب ارتیاض نیافته بود، و در عهد او مکتوبات دیوانی بپارسی نقل کردند و بازار فضل کاسد شد و ارباب بلاغت و براعت را رونقی نماند و عالم و جاهل و فاضل و مفضول مساوی شدند. و چون مسند وزارت بفضل و فضایل شیخ جلیل آراسته شد، کوکب کتاب از مهاوی هبوط باوج شرف رسید و گل فضل و مآثر بباد قبول او شکفته شد و رخساره فضل و ادب بمکان تربیت او بر افروخت، و بفرمود تا کتاب



دولت از پارسی اجتناب نمایند و بقاعده معهود مناشیر و امثله و مخاطبات بتازی نویسند ، مگر جایی که مخاطب از معرفت عربیت و فهم آن قاصر و عاجز باشد». (عتبی ، ۱۳۴۵ : ۳۴۵)

عتبی انگیزه‌ی دیگری نیز از عربی نویسی خود دارد. او همچون بیهقی می‌خواهد شکوه و جلال خاندان ترک تبار غزنوی را جاودانه سازد: «اما اگر خاندانی باشد که فضایل آشکار آن شایسته نگاهداری جاودان و کردارهای بزرگش سزاوار یاد کرد همیشگی باشد، همانا همین خاندان است، که نویسندگان باید با بیان شکوه و جلال آن کلام خود را جاودانه کنند و قلم‌های خود را به ثبت پیروزی‌های آن بیارایند. (میثمی، ۱۳۹۱ : ۷۸-۹) تاریخ غزنویان را برای آن نوشت که « مردم عراق از کتابی در این باب به زبان عربی بهره‌مند شوند. » (عتبی ، به نقل از : همان ، ۱۳۹۱ : ۷۸) خواست دیگر وی رواج و تبلیغ اقدامات محمود غزنوی در سرزمین‌های عربی زبان خلافت بود. مخاطب اصلی او بی‌تردید دربار خلیفه‌ی بغداد بود که در آن «محمود را به عنوان متحد اصلی خلیفه در برابر حکام آل بویه عراق گرامی می‌داشتند». (همان ، ۱۳۹۱ : ۷۸ ؛ بازورث ، ۱۳۸۰ : ۴۳) با این همه رویداد های خلافت بغداد و تعامل خلیفه با آل بویه که بر بغداد و خلیفه تسلط کامل دارند، چندان مورد توجه عتبی نیست. او حتی از تغییر خلفای عباسی توسط آل بویه ی شیعه مذهب نه تنها ناراضی نیست، بلکه آن را لازمه‌ی حفظ " بیضه اسلام " و " قوام امت " می‌داند :



«امیر بهاء الدوله و ضیاء المله ابو نصر بن عضد الدوله بحکم آنکه امیرالمؤمنین الطائع لله در مهمات ملک از مشاورت او عدول می‌جست و بر خلاف رضا و موافقت او کارها می‌راند و از آن سبب خللها روی می‌نمود، و از هر جانبی فتقی حادث می‌شد همگی همّت بر آن گماشت که از بهر منصب خلافت و تقلد امامت کسی را اختیار کند که حق این شغل عظیم و قدر این کار جسیم بشناسد، و رعایت مصلحت خاصّ و عام واجب داند و در حمایت بیضه اسلام و کلاعت حوزه شریعت از اتباع هوی و اختیار مراد نفس دور باشد، و این فرصت نگاه می‌داشت تا در شعبان سنه إحدى و ثمانین و ثلثمائه او را از خلافت خلع کرد و اسباب و اموال او با تصرف گرفت و به بطایح فرستاد، و امیرالمؤمنین القادر بالله ابواسحق احمد بن اسحق المقتدر امیر المؤمنین آنجایگاه بود به بغداد خواند و برو بیعت کرد و سدّ ثلمت و قوام امت بمکان او حاصل آورد.» (عتبی، ۱۳۴۵: ۲۹۸)

بنابراین عتبی از ضعف خلافت بغداد در اداره‌ی سرزمین‌های خلافت شرقی آگاه است. در خراسان که «خلاصه بیضه دولت و نقاوه حوزه مملکت» بود (همان، ۱۳۴۵: ۴۵) «شعله دولت آل سامان یکبارگی فرو مرد و حال ایشان بزوال رسید، سنّه الله فی الذین خلّوا من قبل و لکن تجد لسنّه الله تبدیلاً» (همان، ۱۳۴۵: ۱۸۴) [این آیین خداست در باره کسانی که پیش از این بودند و آیین خدا را تغییری نمی‌بینی] (سوره احزاب، آیه ۶۲) با فرو مردن شمع دولت سامانی «نظام کارها گسسته شد و



شماقت حسّاد و تجاسر اصداد باظهار رسید و هر لحظه وهنی تازه و هر روز خللی نو بحواشی آن ملک راه می‌یافت، و هر کاری را غایتی است و هر ملکی را نهایتی و هر حالی را زوالی و هر دولتی را انتقالی، *يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ* «همان ، ۱۳۴۵ : ۴۴» [می‌سترد خدای تعالی آنچه خواهد، و بر جای می‌دارد و می‌نهد آنچه می‌خواهد و مهتر همه نسخه‌ها آن است که به نزدیک اوست]. (سوره رعد ، آیه ۳۹) این عبارات نشان می‌دهد که از نظر عتبی سقوط دولت‌ها و انتقال قدرت تقدیر خداوند است. « چون مدت اقبال گذشت و نوبت ادبار رسید معاونت ملک نوح موجب مذلت و مثمر مسکنت باشد» (همان ، ۱۳۴۵ : ۹۶) دولتی که «دعایم مبانی آن بدست تصاریف ایام منهدم شد و قواعد آن بحکم تمادی روزگار واهی گشت بسعی باطل و جهد بی حاصل متعش نگردد و خشت که از قالب بیرون افتاد استقرار او در مکان معهود امکان ندارد». به دیده‌ی او " خشت " سامانیان از قالب بیرون افتاده است و امکان استقرار آن در جایگاه نخستین وجود ندارد. (همان ، ۱۳۴۵ : ۱۷۹) بنابراین عتبی واقعیت سقوط سامانیان را می‌پذیرد، اما همچون بسیاری از اندیشه‌گران مسلمان نگران از هم گسیختگی وضع موجود و " وهن " هایی پیاپی است که هر روز در خراسان و شرق ایران به وقوع می‌پیوندد. برای مقابله با چنین بحران‌ها و بازگشت انتظام امور عتبی از سلطان محمود که « شعله دولت او مشتعل می‌شد و کوکب اقبال او در برج سعادت و سیادت ترقی می‌کرد» (همان ، ۱۳۴۵ : ۲۴۷) حمایت می‌کند و می‌کوشد



از غلام ترک تبار شاه آرمانی بسازد. عتبی برای حل بحران‌های جامعه‌ی ایران قرن پنجم به باز پرداخت اندیشه سیاسی ایرانشهری می‌پردازد. وی گرچه سیاستنامه نویسنده نیست ولی در دیباچه‌ی کتاب خود که در ترجمه جرفادقانی نیامده و مصحح نیز آن را ترجمه نکرده است، به بنیادی‌ترین مسئله اندیشه سیاسی ایرانشهری می‌پردازد. و آن نظریه توأمان بودن دین و ملک است. این نظریه که در اکثر سیاستنامه‌های دوره‌ی اسلامی و آثار تاریخی به زبان عربی و فارسی آمده است، سخن منسوب به اردشیر بابکان است. به نظر می‌رسد که عتبی امیدی به تجدید قدرت خلافت ندارد، از این رو سلطان را نه نماینده‌ی خلیفه بلکه نماینده‌ی خدا بر روی زمین و نگهبان دین می‌خواند :

«دین پایه و بنیاد است و پادشاهی نگاهبان آن است. هر چه نگاهبان ندارد، نابود می‌شود؛ و آنچه بی بنیاد است ویران خواهد شد. سلطان سایه خدا بر زمین و خلیفه او بر خلق است، و امین اوست در رعایت حقوقی که به وی (خدا) تعلق دارد. سیاست به وجود او کمال یابد و خاص و عام به دست او سامان گیرند. حوادث و فتنه‌ها به هیبت او بر طرف شوند و ترس‌ها و سختی‌ها به تدبیر او به پایان رسند. بدون او نظام کارها از هم می‌گسلد و خاص و عام برابر می‌شوند، هرج و مرج گسترش می‌یابد و همگان به سرکشی و نزاع روی می‌آورند.» (عتبی به نقل از میثمی، ۱۳۹۱

(۷۹ :



عتبی از سرشت استبداد پادشاهان به خوبی آگاه است. می نویسد: « پادشاهان چون نهنگ دندان در شکم دارند، و چون دریا باشند که اگرچه منبع آب حیات است و متضمن انواع جواهر و منافع، گاه موج بیک لطمه جهانی خراب کند و عالمی فرو برد». (عتبی، ۱۳۴۵: ۱۰۰)

عتبی از دو "وهن" بزرگ نام می برد که انتظام جامعه اسلامی را از هم می گسست. نخست "شرر شرک که از آتش خانه های "نواحی هندوستان زبانه می کشید. (همان، ۱۳۴۵: ۲۰) و راجا جیپال پادشاه هند با صد هزار سوار "قصد بیضه اسلام" کرده بود. (همان، ۱۳۴۵: ۳۲) امیر سبکتگین با "یقینی صادق و نیتی صافی در تحری رضاء باری تعالی" (همان، ۱۳۴۵: ۲۷) معابد هندیان را نابود و به جای آن مساجد بنیاد نهاد. (همان، ۱۳۴۵: ۲۰) تردیدی نیست که هدف غزنویان از حمله به هند کسب غنایم و گرفتن برده بود، اما عتبی آن را جهاد با کفار و دشمنان دین اسلام می داند که با انگیزه ی نشر اسلام در هند صورت گرفته است. جدای از ملاحظات سیاسی، از نظر عتبی و بسیاری از باورمندان دینی، گسترش اسلام و جهاد با کفار از وظایف پادشاه مسلمان است. "وهن" دیگر جامعه اسلامی شیعیان اسماعیلی بود. اسماعیلیان به واسطه ی رادیکالیسم مذهبی و سیاسی و جاذبه ی فکری وسیع و مهم تر از همه به واسطه ی ارتباط با خلافت فاطمی مصر سخت مورد سوء ظن بودند. (باسورث، ۱۳۷۸: ۲۰۰) غزنویان برای کسب مشروعیت نیاز به حمایت خلیفه ی عباسی داشتند از این رو برای خشنودی خلیفه ی عباسی



به آزار و اذیت اسماعیلیان در قلمرو خود پرداختند. عتبی می نویسد به سلطان محمود گزارش دادند که « در میان رعیت جمعی حادث شده اند و با صاحب مصر انتماء می کنند. » (عتبی، ۱۳۴۵ : ۳۷۰) سلطان محمود با نظر موافق ابوبکر محمشاد آن ها را از شهرهای مختلف گرد آورد و همه را نیست گردانید. (همان، ۱۳۴۵ : ۳۷۰) محمود که به تأیید قانونی و معنوی خلیفه نیاز داشت، تاهرتی داعی فاطمی و فرستاده‌ی الحاکم به دربار غزنه را نپذیرفت و در مجلسی که به دستور او و با حضور قضات و سر آمدان فقها از جمله حسن بن طاهر بن مسلم علوی تشکیل گردید به اعدام محکوم گردید. سلطان محمود "صلابت دین" خود را به خلیفه القادر اثبات و مورد "احمد" او قرار گرفت. (همان، ۱۳۴۵ : ۷۳-۳۶۹)؛ مهدویان، ۱۳۸۵ : ۱۸۹) او همچنین با حمله به مولتان ایالت سند به حکومت اسماعیلیان پایان داد و بسیاری از اسماعیلیان را به قتل رساند. اسماعیلیان مولتان که اقتدار فاطمیان را قبول داشتند، حکمران محلی را به کیش خود درآوردند، و شهر مولتان را پایتخت خویش قرار دادند. (همان، ۱۳۴۵ : ۸۰-۲۷۸؛ دفتری، ۱۳۷۵ : ۱۴۸) نکته مهم این است که عتبی فقط راوی رویداد نیست بلکه با سلطان غزنوی هم آواست که سرکشان نظام خلافت و سلطنت را در جای خود می نشانند.

عتبی و مخاطبان او از خاستگاه غزنویان آگاه است و می داند که این اندیشه توسط پادشاهی تحقق می یابد که از فره ایزدی برخوردار باشد. از این رو در آغاز کتاب خود سبکتگین را غلامی می داند که «مخصوص



بفیض الهی، آراسته بآیین سلطنت و پادشاهی « است. (همان، ۱۳۴۵: ۱۹)
 (همچنین او شعر بدیع الزمان ابوالفتح الهمدانی را در مدح سلطان محمود
 پس از غلبه بر خلف بن احمد، آخرین امیر صفاری، و به پایان آمدن "
 نجوم فتنه" (همان، ۱۳۴۵: ۲۲۰) آورده است. سلطان محمود را با
 فریدون و اسکندر و سلیمان مقایسه می کند و سامانیان را بندگان محمود
 غزنوی می داند. (همان، ۱۳۴۵: ۲-۲۲۱)

با این مقدمات عتبی آرمان خود را با آمدن امیر سبکتگین و سیف الدوله
 محمود به نیشابور متحقق می بیند، چرا که:

« بساط عدل و رأفت و انصاف و معدلت بگسترند و رسوم محدث و
 بدعتهای مذموم و قوانین جور باطل گردانیدند و کافه رعایا و زبردستان را
 در کنف امن و راحت بداشتند و قواعد ظلم و اعتساف و جور و اجحاف
 که در ایام فتور و عهد آل سیمجور حادث شده بود در جملگی بلاد
 خراسان منسوخ گردانیدند و بایطال آن مثال دادند تا امنی عام ظاهر شد و
 ولایت معمور گشت و کاروانهای تجار و ارباب بضاعت روی بکار آوردند
 و از آفت و مخالفت راه امن یافتند و نعمت و خصیبه تمام با دید آمد.» (همان، ۱۳۴۵: ۱۱۰)

۲ - اندیشه های تاریخی - سیاسی گردیزی

زین الاخبار با تاریخ های معاصر خود تفاوت های بنیادی دارد. اول و آخر
 این کهنه کتاب افتاده است. این افتادگی دست یابی به هدف و انگیزه



نوشته و نویسنده را سخت می نماید. زیست نامه‌ی نویسنده‌ی آن نیز در پرده‌ی ابهام است. گردیزی "فرازآورده" ی خود را در حدود سال ۴۴۳/۴۴۲ ق به دوران سلطنت عبدالرشید بن محمود غزنوی نوشته است و به تبعیت از لقب این پادشاه، "عزالدوله و زین المله"، نام آن را "زین الاخبار" نهاده است. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰) اما اخبار عبد الرشید در این کتاب نیامده یا افتاده است. کتاب دارای نثری روان و ساده است. (صفا، ۱۳۷۸: ۶۳۵/۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۵) رحیم رضازاده ملک، که آخرین اهتمام را در نشر زین الاخبار نموده است، انگیزه‌ی گردیزی را به اندیشه‌های موعودگرایانه / هزاره گرایانه پیوند می زند. به "گمان" او:

« پس از یورش تازیان بر ایران زمین و سقوط ظاهری حکومت‌های ایرانی، مردم منتظر شخصی رهایی بخش بودند که ظهور کند و ایرانیان را عزت و اعتبار از دست شده را باز بخشد، تا بتوانند شهرهای ویران شده را آبادان و گرسنگی و بیماری و نکبت را از مردم ایران دور و صلح و آرامش و آسایش را در سرزمین ایران پایدار کنند». (گردیزی، ۱۳۸۴: بیست و هشت)

وی با تعمق در زمان تألیف زین الاخبار و بررسی ادبیات هزاره یا نیم هزاره و با ذکر مستندات از الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی و تاریخ سیستان و قصاید ناصر خسرو در این زمینه به این نتیجه می رسد که:

« بالنسبه قطعی به نظر می رسد که، گردیزی، زین الاخبار را به منظور و انگیزه گزارش تاریخ ایران و فرهنگ‌ملتها (ایرانی و ترک و هندو و رومی



و زنگی) تا سال ۴۴۴ هجری قمری که مردم مترصد بودند که رهایی بخش بشارت داده شده ظهور کند، فراز آورده است». (گردیزی، ۱۳۸۴: سی و شش)

این "گمانه" با نوشته‌ی گردیزی همخوانی ندارد. او هیچ آه و افسوسی از یورش تازیان و تسلط آنان بر ایران زمین سر نمی دهد و آرزوی تسلط همیشگی مسلمانان عرب بر "ایران شهر" را دارد. به نوشته‌ی او «مسلمانان ایران شهر بگرفتند، و تا بدین غایت ایشان دارند، و تا قیامت ایشان خواهند داشت. بمنه الله تعالی» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۰۴)

گردیزی مورخی ایران - اسلام گرا است. به نظر می رسد که با عوامل سیاسی نمی توان تاریخ گردیزی توضیح داد. گردیزی به عکس عتبی و بیهقی درصد جاودان سازی خاندان غزنوی نیست. در نوشتن تاریخ سیاسی/قدرت بسیار "خون سرد" است و جهت گیری های ارزشی و عاطفی از خود نشان نمی دهد. (بازورث، ۱۳۸۰: ۴۸) اخبار "خوشتر و عجب تر" خاندان غزنوی (حدود ۵۵ سال - از ۳۸۹ تا ۴۴۳ هجری قمری) را در نهایت ایجاز و اختصار با اندکی مدح و ثنا در ابتدای قدرت یابی محمود به رشته‌ی تحریر در می آورد. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۸۰ - ۳۷۹) این احساسات و عواطف در روند تحریر تاریخ این خاندان چندان به چشم نمی خورد. بنابراین گردیزی، تاریخ و تاریخ نگاری را در جهت مشروعیت سیاسی خاندان ترک تبار بکار نمی گیرد. گفته می شود که گردیزی محضر درس ابوریحان بیرونی را درک کرده و از شاگردان او بوده

است. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۸؛ پرگاری، ۱۳۷۷: ۱۱) همچنین به گفته عبدالحی وی در نوشتن زین الاخبار دو کتاب معروف بیرونی یعنی کتاب الهند و آثار الباقیه را در نظر داشته است. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۱) اما شاگرد بر خلاف استاد می اندیشد و می نویسد. بیرونی، آموزه ها و اعتقادهای ایرانیان باستان را نمی پذیرد و دیدگاههای ایرانیان در باره ی نخستین آدم را " ژاژ خایی و هرزه درایی " می داند. (شجری و دیگران، ۱۳۸۹: ۵۰) او همچنین بسیاری از آداب و رسوم و اعتقادهای ایرانیان باستان را باطل و مجذ و عظمت ایران باستان را ساخته ذهن ایرانیان شعوبی و متعصب دانسته است. زبان عربی را برتر از زبان فارسی می نشاند و معتقد است که زبان فارسی " فقط برای داستانهای خسروانی و قصه های شبانه مناسب است. " (همان، ۱۳۸۹: ۵۱) شگفت آن که بیرونی عرب را با اسلام یکسان دانسته است، به نوشته ی او « دین و دولت ما عربی است؛ دین و دولت، توأمان است، بر فراز یکی از آنها نیروی الهی است و فراز دیگری دست آسمانی بر افراشته است». (همان، ۱۳۸۹: ۵۲) به عقیده او تا زمانی که دین اسلام پا بر جاست، دولت عربی نیز باقی است و هرگونه تلاش برای تغییر دولت عرب با وجود رواج دین اسلام در کشور بیهوده است. گردیزی درست نقطه ی مقابل بیرونی است. اثرش را به زبان فارسی می نویسد. آداب و رسوم ایران باستان را به نقل از بیرونی بدون هیچ گونه ارزش داوری نقل می کند. بنابراین اندیشه ی تاریخی - سیاسی گردیزی در تقابل با اندیشه های تاریخی - سیاسی بیرونی و در





راستای تاریخ نگاری بلعمی و حتی برخی مورخان ایرانی عربی نگارمانند دینوری، طبری، ابن مسکویه و ثعالبی در قرون نخستین اسلامی بهتر قابل درک است. آنان با وجود آن که کتاب‌های خود را به زبان عربی نگاشتند، خود آگاه یا ناخود آگاه ایران پیش از اسلام را به ایران پس از اسلام پیوند زدند و تاریخ ملی و هویت ایرانی را به طور مداوم و فعال در عرصه‌ی تاریخ زنده نگاه داشتند. (نک: بهرامی، ۱۳۸۲) زین الاخبار کهن‌ترین تاریخ مستقل فارسی به نثر است. پیدایش آن نشان از تداوم سنت ایران گرایی فرهنگی دارد که بلعمی در ترجمه تاریخ طبری بنیان گذار آن بود. (زهیر، ۱۳۸۸: ۸۸) گردیزی تاریخ باستانی ایران را در دو وجه اسطوره‌ای و سیاسی به مثابه یک میراث مورد توجه قرار می دهد. او برخلاف بسیاری از مورخان تاریخ خود را نه با آفرینش آدم و هوا - الگوی ازلی پیدایش جهان و انسان در ادیان سامی - بلکه با تاریخ اساطیری ایران آغاز می نماید. تاریخ از تهمورث و جمشید شروع می شود و بعد از کیانیان و ملوک طوایف، طبقه چهارم ملوک ساسانیان و بعد اکاسره می آیند و باب ششم در جدول تاریخ‌های خلفا و ملوک اسلام است. این نوع تاریخ نویسی نشان دهنده‌ی ایران گرایی و اسلام گرایی در پیش‌انگاره‌های معرفتی گردیزی است. به باور برخی، مورخانی مانند بلعمی و گردیزی تلاش می‌کنند تا تاریخ دو قوم ایرانی و عرب را به موازات هم بیان کنند تا گذشته دو قوم را با هم سازگار و هماهنگ کنند تا اساطیر ایران به مقام قدسی قصص قرآن نزدیک شود یا دست کم گذشته

ایرانیان مانند گذشته اعراب پذیرفته شود و حق اهلیت پیدا کند. (مسکوب، ۱۳۷۳: ۷۹)

۳- اندیشه‌های تاریخی - سیاسی بیهقی

بیهقی و شاهکار فارسی‌اش متعلق به تاریخ پیشامدرن ایران است. در تاریخ پیشامدرن ایران اجتماع و سیاست شأن مستقلی از قدرت سلطان قاهر ندارد تا موضوع تاریخ نگاری واقع شود. پیش فهم و پیش انگاره‌ی مهم بیهقی تقدیرگرایی و جبری نگری است که برآمده از سنت دینی اوست. دیبای خسروانی او تسلیم به جبر زمانه است؛ واقعیت تسلط غلامان ترک تبار غزنوی. بیهقی خردگرا نیست و بسآمد واژه‌های خرد و خردمند در دیبای او دلیل بر خردمندی او نیست. تاریخ پایه‌ی او جاودان سازی خاندان ترک تبار غزنوی است و برای خودش هدفی جز آن نمی‌شناسد. او که "پهنای کار" (بیهقی، ۱۳۷۵: ۸۸) دبیری را به نیکی می‌داند بر آن است تا در غیاب "بزرگانی" که در دولت «شغل‌های بزرگ اندیشه می‌دارند و کفایت می‌کنند» و به «راندن تاریخ این پادشاه بزرگ» (همان، ۱۳۷۵: ۱۲۸) و «احوال و اخبار» (همان، ۱۳۷۵: ۱۲۹) آن فرصتی ندارند، خود به تألیف آن پردازد. دغدغه بزرگ بیهقی این است که:

«چون روزگار دراز برآمدی این اخبار از چشم و دل مردمان دور ماندی و کسی دیگر خاستی این کار را که برین مرکب آن سواری که من دارم نداشتی و اثر بزرگ این خاندان با نام مدروس شدی. و تاریخها دیده‌ام





بسیار که پیش از من کرده‌اند پادشاهان گذشته را خدمتکاران ایشان، که اندران زیادت و نقصان کرده‌اند و بدان آرایش آن خواسته‌اند. و حال پادشاهان این خاندان، رحم الله ماضیهم واعزباقیهم، بخلاف آن است، چه بحمدالله تعالی معالی ایشان چون آفتاب روشن است، و ایزد عز ذکره مرا از تمویهی و تلیسی کردن مستغنی کرده است که آنچه تا این غایت برادم و آنچه خواهم راند برهان روشن دارم.» (همان، ۱۳۷۵: ۱۲۹)

تاریخ بیهقی نه تاریخ اجتماعی که تاریخ سیاسی است و بر محور قدرت و سلطه می‌گردد. شیوه‌ی فرمانروایی و سرشت قدرت سیاسی و به تعبیر خود بیهقی " ادوات سیاست و ریاست " سلطان مسعود بخش اعظم تاریخ را به خود اختصاص می‌دهد. تاریخ اجتماعی در تاریخ بیهقی غایب است و به رفتارها، شیوه‌های زندگی، انگیزه‌ها و خواسته‌های مردم عادی و فرودست جامعه توجهی نشده است.

سلطنت و سلطان در اندیشه‌ی تاریخی - سیاسی بیهقی جایگاه بسیار بالایی دارد و بسیاری از رویدادهای تاریخی در ارتباط با آنها تبیین می‌کند. بیهقی در آغاز اثر باقی مانده نزار محمد و مسعود را بر سر جانشینی با مفهوم " حقانیت و حق " تبیین نمی‌کند، بلکه به " قدرت و شخصیت " تکیه می‌کند. (والدمن، ۱۳۷۵: ۱۶۶) با شروع سلطنت مسعود " تاریخ پایه‌ای " با " خطبه " ای آغاز می‌شود و تاریخ از لونی دیگر می‌شود نخست باید گفت بیهقی نیز مانند اکثر سیاست نویسان و فیلسوفان برای برقراری نظم امنیت و آرامش وجود " پادشاهی قادر " را لازم می‌بیند.



بیهقی اندیشه‌های خود را در این زمینه نه در ابتدای جلد پنج و آغاز سلطنت مسعود، بلکه پس از درگذشت فرحزاد بیان می‌کند یعنی زمانی که بیهقی انحطاط غزنویان را حس کرده است: «این رمه را شبانی آمد که ضرر گرگان و ددگان بیش نبینند» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۴۸۶) (با تسامح زیاد یادآور سخن مشهور هابز است: انسان گرگ انسان است) یا آنجا که حس می‌کند "خیمه محکم" غزنویان "سست" شده است، در ضرورت وجود "پادشاه قاهر" و "مردی شهیم کافی محتشم" داد سخن می‌دهد: «مثل سلطان و مردمان چون خیمه محکم بیک ستون است بداشته و طنابهای آن بازکشیده و بخیمهای محکم نگاه داشته، خیمه مسلمانان ملک است و ستون پادشاه و طناب و مخیها رعیت؛ پس چون نگاه کرده آید اصل ستون است و خیمه بدان بپای است، هر گه که او سست شد و بیفتاد نه خیمه ماند و نه طناب و نه میخ. و نوشیروان گفته است: در شهری مقام مکنید که پادشاهی قاهر و قادر و حاکمی عادل و بارانی دائم و طبیعی عالم و آبی روان نباشد، و اگر همه باشد و پادشاه قاهر نباشد این چیزها همه ناچیز گشت» (همان، ۱۳۷۵: ۴۸۵)

بیهقی با یک انگیزه‌ی اساسی‌تری این خطبه را آغاز کرده است و آن "طعنی [است] که بر خاندان غزنوی کرده‌اند. طاعنی یا حاسدی گفته است که "اصل بزرگ این خاندان بزرگ از کودکی آمده است خامل ذکر [گمنام] [همان، ۱۳۷۵: ۱۱۴] در پاسخ به این طعن بیهقی مقدماتی می‌چیند و از آن نتیجه‌ای می‌گیرد. نخست این که "فاضل تر ملوک گذشته" اسکندر



یونانی و اردشیر بابکان است. اسکندر مردی بوده است " محتال و گریز " مثل بانگ و برق و صاعقه درخشید و ناپدید شد. بزرگ ترین آثار او این بوده است که دارا پادشاه ایران و فور پادشاه هندوستان را کشت . بزرگترین اثر اردشیر بابکان این است که " دولت شده عجم را بازآورد و سستی از عدل میان ملوک نهاد " . بیهقی اردشیر را بیشتر از اسکندر جامه آرمانی می پوشاند شاید بدان جهت که می خواهد از وی جهت شکوه مند ساختن سرآغاز سلسله ی غزنوی استفاده کند. (والدمن ، ۱۳۷۵ : ۱۵۹) هر چند این دو تا پادشاه را همانند پیغمبران معجزاتی نیز بوده است. نتیجه ای که بیهقی از این مقدمات می گیرد این است که پادشاهان غزنوی از این دو تن برتر و آثار بزرگی دارند: «خداوندان و پادشاهان ما از این دو گذشته اند به همه چیز ها باید دانست بضرورت که ملوک بزرگ تر روی زمین بوده اند و خاندان این دولت بزرگ را آن اثر و مناقب بوده است که کسی را نبود چنانکه در این تاریخ بیامد و دیگر نیز بیاید». (بیهقی ، ۱۳۷۵ : ۱۱۲ و ۱۱۴)

دوم این که برکشیدن این خاندان و نشان دادن آن در جایگاه ملوک فاضل، اسکندر و اردشیر بابکان، تقدیر خداوند است در "انتقال حکومت از این امت بدان امت و از این گروه بدان گروه". (همان ، ۱۳۷۵ : ۱۱۴) " و خردمندان لازم نیست " اندیشه را بر این کار پوشیده گمارند و استنباط و استخراج کنند تا بر این دلیلی روشن بیابند" (همان ، ۱۳۷۵ : ۱۱۵) بیهقی حکمت این کار را ایمنی، برکت و آبادانی زمین و نهادن " قاعده های



استوار " می داند. (همان ، ۱۳۷۵ : ۱۱۵) ^{۲۲} در اندیشه تاریخی - سیاسی بیهقی حتی کارگزاران نظام سلطنت به اراده‌ی خداوند هستند. خدا " با وی گروهی در رساند اعوان و خدمتکاران وی که فراخور وی باشند، یکی از دیگری مهترتر و کافی تر و شایسته تر و شجاع تر و داناتر، تا آن بقعت و مردم آن بدان پادشاه و بدان یاران آراسته گردد تا آن مدت که ایزد عزّ و جل تقدیر کرده باشد. " (همان ، ۱۳۷۵ : ۱۱۵)

بیهقی نه تنها گمنام زادگان غزنوی را در جایگاه ملوک فاضل نشاند و برکشیدن آن ها را ناشی از تقدیر و حکمت خدا دانست، بلکه آن ها را " میراث " دار خلافت اسلامی و تداوم دهنده " میراثی حلال " یعنی شریعت اسلام می داند:

" ایزد عز ذکره چون خواست که دولت بدین بزرگی پیدا شود بر روی زمین، امیر عادل سبکتگین را از درجه کفر بدرجه ایمان رسانید و وی را مسلمان عطا داد و پس برکشید تا از آن اصل درخت مبارکشاخها پیدا آمد به بسیار درجه از اصل قوی تر. بدان شاخها اسلام بیاراست و قوهٔ خلفای پیغمبر اسلام در ایشان بست ، تا چون نگاه کرده آید محمود و مسعود رحمه الله علیهما دو آفتاب روشن بودند پوشیده صبحی و شفقی که چون آن صبح و شفق بر گذشته است روشنی آن آفتابها پیدا آمده است. و اینک از آن آفتابها چندین ستاره نامدار و سیاره تابدار بی شمار حاصل گشته است . همیشه این دولت پاینده باد هر روزی قوی تر علی رغم الاعداء و الحاسدین. " (همان ، ۱۳۷۵ : ۱۱۶)



بدین ترتیب از نظر بیهقی سلطان غزنوی هر دو میراث را دارد. او پادشاهان را با پیامبران مقایسه می کند. قوت پیامبران "معجزات" هستند و قوت پادشاهان "اندیشه باریک و درازی دست و ظفر و نصرت بر دشمنان و داد که دهند موافق با فرمانهای ایزد تعالی" بیهقی میان "پادشاهان موبد موفق" و "خارجی متغلب" فرق می نهد. پادشاهان موبد موفق "دادگر و نیکوکردار و نیکو سیرت و نیکو آثار" هستند که از آنها "باید اطاعت داشت و گماشته بحق باید دانست" نتیجه این مقدمات: پادشاهان غزنوی "در عدل و خوبی سیرت و عفت و دیانت و پاکیزگی روزگار و نرم کردن گردن ها و بقعتها و کوتاه کردن دست متغلبان و ستمکاران" احوال روشنی دارند. بنابر این "ایشان برگزیدگان آفریدگار جل جلاله و تقدست اسماوه بوده اند و طاعت ایشان فرض بوده است و هست. اگر در این میان غضاظتی بجای این پادشاهان ما پیوست تا ناکامی دیدند و نادره بی افتاد که درین جهان بسیار دیده اند، خردمندان را بچشم خرد می باید نگرست و غلط را سوی خود راه نمی باید داد، که تقدیر آفریدگار جل جلاله که در لوح محفوظ قلم چنان رانده است تغییر نیابد، لا مردّ لقضائه عزّ ذکره ."

(همان ، ۱۳۷۵ : ۷-۱۱۶)

با چنین نگرشی است که بیهقی هیچ مخالف و مخالفتی را با پادشاهانی را که "الهام از خدای عز و جل دارند" (همان ، ۱۳۷۵ : ۳۱) و مخالفان سلطان مسعود را "کافر نعمت" و "کافر دین" می خواند و شایسته

است که کافر نعمتان را با "شمشیر و ناچخ و دبوس" پاره پاره کنند که بلخی "سخت نیکو" گفته است: (همان، ۱۳۷۵: ۶۰۷)

کافر نعمت بسان کافر دین است. جهد کن و سعی کن بکشتن کافر بیهقی همچنین از زبان مادر بونصر مشکان سخن معناداری گفته است که سر نوشت همه ی وزرای ایرانی است که دوات و قلم را از الزامات پایداری سلطنت می دانسته اند: "ای پسر چون سلطان کسی را وزارت داد اگرچه دوست دارد آن کس را در هفته یی دشمن بگیرد، از آن جهت که همباز او شود در ملک، و پادشاهی بانبازی نتوان کرد." (همان، ۱۳۷۵: ۴۳۴) مسعود آن شاه آرمانی نیست که بیهقی پرداخته است. او به تعبیر خودش "غضاقت" های زیادی دارد. وقتی سلطان مسعود مولازادهایی را به اتهام دزدی از دروازه ی گرگان آویزان می کند، ستایش بیهقی را برمی انگیزد که "راعی رعیت را بدین و مانند این نگاه تواند داشت، که هرگاه که پادشاه عطا ندهد و سیاست هم بر جایگاه نراند، همه کارها بر وی شوریده و تباه گردد." (همان، ۱۳۷۵: ۵۸۱) همچنین وقتی پیلانی را امیر سبکتگین دستور داد به زه کمان آویزان کردند "حشمتی بزرگ افتاد چنانکه در همه روزگار امارت او ندیدم و نشیندم که هیچ کس را زهره بود که هیچ جای سیبی بغصب از کس بستدی. و چندبار به بست رفتیم و پیلان بر آن درخت بود. آخر رسن بیریدند و مرد از آنجا بیفتاد. و از چنین سیاست باشد که جهانی را ضبط توان کرد." (همان، ۱۳۷۵: ۳-)

(۵۸۲)



نتیجه گیری

به باور کیت جنکینز «تاریخ هرگز برای خودش نیست؛ بلکه همواره برای کسی است». (جنکینز، ۱۳۸۷: ۸۸) در تاریخ نگاری سنتی ایران آن «کس» که تاریخ برای آن نوشته می شود، اجتماع توده‌ی مردم نیست. در ایران اجتماع شأن مستقلی از قدرت قاهر ندارد که مورخ آن را موضوع تاریخ نگاری قرا دهد. موضوع تاریخ نگاری نزاع مدعیان قدرت برای در اختیار گرفتن مزایای اجتماعی (قدرت، ثروت، منزلت) است که تاریخ نگاری سنتی ما به خوبی آن را به تصویر کشیده است. این مزایا با چیرگی غلامان ترک تبار بر سامانیان به دست آنان افتاد. مورخان عصرغزنوی واقعیت موجود و چیرگی غلامان ترک را بر ایران پذیرفتند، هیچ آه و افسوسی از تسلط ترکان بر ایران آثار آنان نیست. باز گشت فر کیانی را آرزو نمی کنند. در اندیشه‌ی تاریخی - سیاسی خود اندیشه‌ی سلطنت و جایگاه غلام زادگان ترک را در این اندیشه روشن می سازند و انگاره‌ای از پادشاه آرمانی خود را نظریه پردازی می کنند. گردیزی در بیان رویدادهای تاریخی خون سرد و از جهت گیری های ارزشی و عاطفی در مورد حاکمان پیشین و سلاطین وقت عاری است. اما آثار بیهقی و عتبی " برای کسی " است. هدف این دو جاودان ساختن شکوه و جلال خاندان ترک تبار غزنوی است. عتبی با نوشتن تاریخ به زبان عربی درصدد تبلیغ اقدامات محمود غزنوی در سرزمین های عربی زبان خلافت است و بیهقی تاریخ و زبان فارسی را برای مشروعیت بخشیدن به خاندان گمنام غلامان ترک سامانی

به کار می‌گیرد. به عکس آن دو گردیزی، با آن که آرزوی تسلط همیشگی اعراب مسلمان را بر ایران‌شهر دارد، کهن‌ترین تاریخ مستقل زبان فارسی را پی‌می‌ریزد تا تاریخ و هویت ایرانی را در عرصه تاریخ و در کنار تاریخ بیگانگان حاکم بر ایران زنده نگهدارد و تداوم بخشد.





منابع

- آذرنوش ، آذرتاش (۱۳۸۵) ، چالش میان فارسی و عربی ، تهران ، نشر نی .
- بارتولد ، و.و.، ترکستان نامه (۱۳۶۶) ، ترجمه کریم کشاورز ، تهران ، آگاه .
- بازورث ، ادموند «تاریخ نگاری دوره غزنوی» ، در : اشپولر... [و دیگران] (۱۳۸۰) ، تاریخنگاری در ایران ، ترجمه و تألیف یعقوب آژند ، تهران ، نشر گستره .
- باسورث ، ادموند (۱۳۷۸) ، تاریخ غزنویان ، ترجمه حسن انوشه ، تهران ، امیر کبیر .
- بهرامی ، روح الله (۱۳۸۲) ، «تاریخ ملی در اندیشه ی تاریخنگاران ایرانی عربی نویس» ، فصلنامه مطالعات ملی ، ش ۱۶ .
- بیهقی ، ابوالفضل (۱۳۷۵) ، تاریخ بیهقی ، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض ، مشهد ، دانشگاه فردوسی .
- پرگاری ، صالح (۱۳۷۷) ، نگاهی دیگر به کتاب زین الاخبار ، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا ، ش ۱۷ .
- جنکینز ، کیت (۱۳۸۷) ، باز اندیشی تاریخ ، ترجمه حسینعلی نودری ، تهران ، آگه .
- خلعتبری ، اللهیار (۱۳۸۵) ؛ دلریش بشری ، علل به کارگیری و حضور گسترده غلامان در نظام سیاسی سامانیان ، فصلنامه علوم انسانی ، س ۱۶ ، ش ۵۹ .
- دفتری ، فرهاد (۱۳۷۵) ، تاریخ و عقاید اسماعیلیه ، ترجمه فریدون بدره ای ، تهران ، فرزانه روز .



زهیر ، صیامیان گرجی (۱۳۸۸) ، تبارشناسی ایران گرایی فرهنگی در سنت تاریخ نگاری اسلامی - ایرانی تا عهد تیموری ، مطالعات تاریخ اسلام ، س ۱، ش ۳ .

شجری قاسم خیلی ، رضا ؛ آقاجری ، سید هاشم و [دیگران] (۱۳۸۹) ، نگرش هویتی ابوریحان بیرونی ، جستارهای تاریخی ، دوره اول ، ش ۱ . صفا ، ذبیح الله (۱۳۷۸) ، تاریخ ادبیات در ایران ، تهران ، انتشارات فردوسی .

طباطبایی سید جواد (۱۳۷۵) ، خواجه نظام الملک، تهران ، طرح نو . عتبی (۱۳۴۵)، ترجمه تاریخ یمینی ، ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی ، به اهتمام جعفر شعار ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب .

فروزانی ، سید ابوالقاسم (۱۳۷۶) ، زین الاخبار گردیزی ، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا ، ش ۴ و ۵ .

کالینگوود ، ارجی، (۱۳۹۱) اصول تاریخ و نوشته های دیگر در فلسفه تاریخ ، تهران، نشرنی .

گردیزی ، ابو سعید عبدالحی (۱۳۶۳) ، تاریخ گردیزی ، به تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی ، تهران ، دنیای کتاب .

گردیزی ، ابو سعید عبدالحی (۱۳۸۴) ، زین الاخبار ، به اهتمام رحیم رضازاده ملک ، تهران ، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی .

گفت و گو با دکتر عباس زریاب خوئی ، به کوشش: غلامحسین میرزاصالح (۱۳۸۱) ، تهران، فرزانه .

مسکوب ، شاهرخ (۱۳۷۳) ، هویت ایرانی و زبان فارسی ، تهران ، باغ آدینه .

مهدویان ، محبوب (۱۳۸۵) ، غزنویان و فلسفه و کلام در خراسان و
ماوراء النهر ، برهان و عرفان ، ش ۸ .
میثمی ، جولی اسکات (۱۳۹۱) ، تاریخ نگاری فارسی ، ترجمه محمد
دهقانی ، تهران ، ماهی .
والدمن مریلین (۱۳۷۵) ، زمانه و کارنامه بیهقی ، ترجمه منصوره اتحادیه
نظام مافی) ، تهران ، نشر تاریخ ایران .

